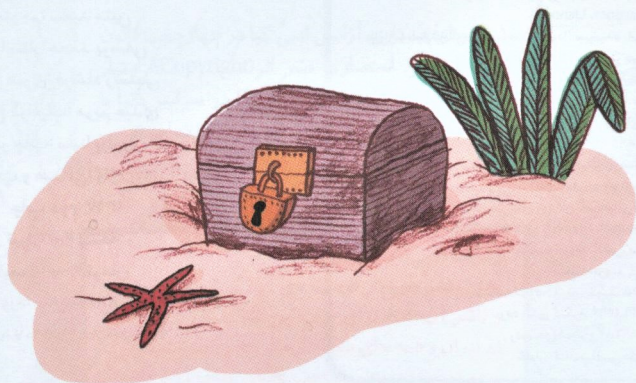
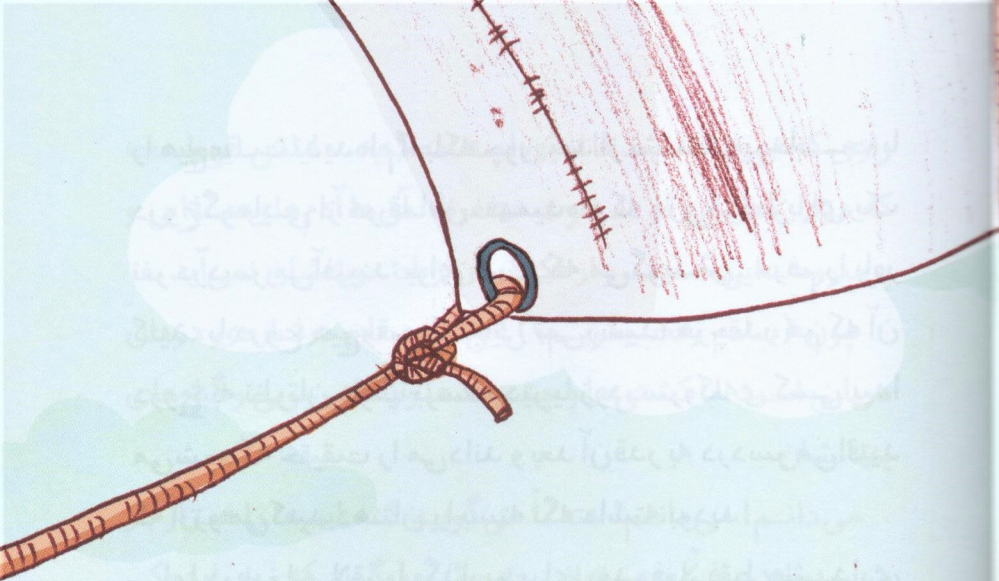


ناخدای هفت دریا ۱

کنج ناخدا باراکودا



یانوس کامپوس
تصویرگر: مارتا آلتس
مترجم: سعید متین



مطمئنم داستانی که برایتان تعریف می‌کنم، به نظرتان باورنکردنی می‌رسد. می‌دانم. عجیب هم نیست؛ چون داستانی است سرشار از سفر به آن سر دنیا، سرشار از تندبادهایی که عقل از سر دلاورترین مردان روزگار می‌پراند، سرشار از جزیره‌های گم‌شده و شب‌زنده‌داری زیر نور میلیون‌ها ستاره. برای من هم، اگر با چشمان خودم ندیده بودم و با پاهای خودم نرفته بودم، باورکردنی نبود.

اما می‌توانم بهتان اطمینان بدهم چیزی که اینجا می‌خوانید، کاملاً راست است؛ همان قدر راست که آب دریا شور است و آسمان آبی. و اینکه سیاه‌ترین چشم‌هایی که در زندگی‌ام دیده‌ام، در چهره‌ی پیرزنی به نام دورا، در باربادوس، بود. می‌دانم که هنوز من را نمی‌شناسید؛ ولی خواهید دید که من هرگز دروغ نمی‌گویم. نه اینکه پدر و مادرم این را یادم داده باشند (آن‌ها